

ارمغان آورده شد، در هیچ مقطع زمانی و مکانی و در هیچ شرایط سیاسی و اجتماعی، عامل مذهب بر عامل سیاست و حکومت برتر نهاده نشد و هرگز اتفاق نیفتاد که رعایت موازین مذهبی از جنایتها و توطئه ها، و از بیعدالتی ها و سودجویی ها و فسادهای اخلاقی که بعداً قانون رایج همه حکومتهای «اسلامی» از کار در آمد مانع شده باشد. این واقعیت از همان فردای روز درگذشت محمد، یعنی از سقیفه بنی ساعده آشکار شد و دیگر هرگز جای خود را به واقعیتی خلاف آن نداد. آنچه حتی بر نزدیکترین صحابه محمد حکومت میکرد تنها شوق رسیدن به ریاست بود... حتی خانواده خود محمد نیز از این قانون کلی برکنار نماند، زیرا هنوز سالی چند بر مرگ وی نگذشته بود که همسر سوگلی او آشکارا به روی پسر عم و داماد وی شمشیر کشید، و نزدیکترین یاران این پسر عم درین گیرودار جانب دشمن او را گرفتند، و از معتبرترین صحابه محمد یعنی ده نفری که به نشان منتهای اعتماد پیامبر به درستی و پارسائیشان از جانب او عشره مبشره (ده بهشتی) نام گرفته بودند، دست کم هفت نفرشان بزرگترین غارتگران صدر اسلام از کار درآمدند.

تاریخ صاحبمقامان جهان اسلام، از امیرالمؤمنین های ۱۴۴ گانه آن گرفته تا رهبران سیاسی چند هزار گانه آن و تا بیضه داران شرع چند هزارگانه دیگر آن، بهمان اندازه که از ریاست طلبان و سودجویان آکنده است، از مردان دین خالی است، زیرا که به چنین مردان دین اگر هم گهگاه در اینجا و آنجا پیدا شده اند اجازه یا امکان «فضولی» داده نشده است. اگر از ۲۶۳ پاپ که تا به امروز به جانشینی عیسی نشسته اند ۳۳ پاپ نخستین در راه انجام رسالت خود کشته شدند و در میان بقیه آنان نیز بهمان اندازه پاپهای ناصالح وجود داشته اند که پاپهای صالح، در سلسله ۱۴۴ خلیفه جهان اسلام، بیش از ۴ نفر (ابوبکر، عمر، علی، عمرین عبدالعزیز) ازین حیث مورد قبول شناخته نشده اند، و تازه در داوری جهان تشیع، صلاحیت سه نفر از این چهار نفر نیز شدیداً مورد تردید یا انکار قرار گرفته است.

بهمین سان، برخلاف شعار خوش آهنگی که از آغاز در جهان اسلامی تکرار شده است، اسلام سفارشی شمشیر و غنیمت با آنکه در همه مدت ۱۴۰۰ سالی که بر آن میگذرد تقریباً در همه این سرزمینها بر سریر قدرت بوده و همه دستگاههای حکومتی و قضائی و آموزشی را در اختیار خویش داشته است، نه اعتلایی اخلاقی نسبت به دوران های ماقبل اسلامی مردم آنان برایشان بسهمراه آورده است و نه اعتلایی اجتماعی. اجرای عدالت در این جهان تقریباً همیشه به گردن زدن و دست بردن و سنگسار و حد و تعزیر و همه اینها در مورد خرده پایان و «آفتابه دزدان» محدود مانده است، همچنانکه پارسایی نیز در نماز جماعت و روزه داری و حرمت باده نوشی و درازی ریش مردان و قطر حجاب زنان خلاصه شده است، ولی در همه این احوال، بصورتی پیگیر دروغ گفته شده، بصورتی پیگیر ناتوانان مورد زورگویی توانمندان قرار گرفته اند، و بصورتی پیگیر فساد اخلاقی و فساد مالی در گسترده ترین صورت خود بر این جوامع حکمفرما مانده اند. هم امیرالمؤمنین هایی که ادعای نمایندگی بلاعزل خدا و پیامبرش را در روی زمین داشته اند، و هم چماقدارانی که از جانب آنها یا بنام آنها بر سرزمینهای اسلامی حکومت کرده اند، بارها و بارها مخالفان خود را با قید سوگند امان داده و آنها را بعد از تسلیم کشته اند. بارها همینان بزرگان قوم را بنام اخوت اسلامی به ضیافت دعوت کرده ولی در مجلس ضیافت بجای دادن دست برادری بدانان سرهایشان را بریده و گاه نیز بر سر اجساد خونینشان سفره غذا گسترده اند. سودجویی و ارتشاء و مال اندوزیهای سرسام آور چنان رایج بازار اینان بوده است که در هیچ مقطع زمانی و مکانی دیگری در تاریخ جهان بالاتر از آنرا نمیتوان یافت. شمار خلیفه ها و پادشاهان اسلام پناهی که ظل الله یسا کلب آستان علی لقب داشته اند و با اینوصف از افراط در باده نوشی یا همجنس بازی مرده اند تقریباً شمار همگی این اسلام پناهان است. سوداگران در همه ادوار با نادرستی ها و سودجویی هایی که به برکت کلاه شرعی ابداعی بیضه داران دین رنگ ظاهرالصلاح بخود

گرفته اند عامل احتکارهایی بوده اند که هزاران قحطی زده را به کام مرگ کشانده اند ولی سوداگران از مکه بازگشته را از این راه به ثروت‌هایی باز هم بادآورده تر رسانیده اند.

ترازنامه کلی این اسلام سفارشی ترازنامه بی افتخاری است که با همه آنکه میتواند از دیدگاه دکانداران دین رضایت بخش باشد، از نظرگاه خود دین، از ورشکسته ترین ترازنامه‌های تاریخ جهان است.



از روزی که شمشیرکشان سعد وقاص «مساوات» اسلامی مورد ادعای مورخان و مفسران تاریخ اسلام - و نه تنها مورخان و مفسران دیروز این تاریخ، بلکه بسیاری از همفکران قرن بیستمی و قرن بیست و یکمی امروزی آنان را نیز - بصورت غارتگری سازمان یافته ای برای مردم ایران به ارمغان آوردند، تا به امروز، این بازی دهشتناک مرگ و خون هرگز متوقف نشده است. آسیای خون چهارده قرن تمام در کشور ما در گردش مانده است و تنها گردانندگان این آسیا بوده اند که جابجا شده اند: عربهای سعد وقاص جای خود را به ترکهای سلطان محمود غزنوی داده اند، و ترکان غزنوی به ترکان غز، و ترکان غز به ترکان سلجوقی، و ترکان سلجوقی به ترکان خوارزمشاهی، و ترکان خوارزمشاهی به مغولان، و ایلخانان مغول به تاتاران تیمور، و تاتاران تیمور به ترکان آق قویونلو، و ترکان آق قویونلو به ترکان قرا قویونلو، و ترکان قرا قویونلو به قزلباشان صفوی، و قزلباشان صفوی به ترکان افشار و ترکمنان قاجار، و ترکمنان قاجار با فترتی کوتاه دوباره به میراث بران سعد وقاص. در طول ۱۴۰۰ سال، ۸۱ دودمان سلطنتی بزرگ و کوچک با ۴۹۸ شاه و نیمچه شاه و خان و امیر و سالار بر سراسر ایران یا بر بخش‌هایی از آن حکومت کرده اند که تاریخ حکمفرمایی تقریباً یکایک آنها تاریخ نفرت آوری از جنایت‌ها و درنده خویی‌ها و ستمگری‌ها و فسادها است.

صاحب‌نظری، البته بیغرض، در ارتباط با این «مساوات» اهدایی سعد وقاص و شمشیرکشان او، در نقدی بر کتاب تولد دیگر

من نوشته است: «با از بین رفتن قیسد و بند طبقاتی از میان میلیونها کسارگر و کشاورز و پیشه ور، استعدادهایی امکان دانش آموزی و باروری پیدا کردند و به مجرد اینکه در جامعه آرامش لازم برقرار گردید این استعدادها شکوفا و بارور گردیدند»، و صاحب نظری دیگر، او نیز امیدوارم بیفرض، در نقدی دیگر بر همین کتاب از داخل ایران، اظهار نظر کرده است که: «... با یورش اسلام و با وعده های از بیسن بردن اختلافات طبقاتی و ایجاد عدالت اجتماعی، مردم ایران مشتاقانه اسلام را پذیرفتند و از محدودیتهای طبقه بندی جامعه ساسانی نجات پیدا کردند و به شکرانه این نعمت سهم درجه اولی در تکامل فرهنگ اسلامی ایفا کردند».

با اینهمه، ارزیابی واقع بینانه تر و بسیار کمتر خیالبافانه ای را در همین راستا، از صاحب نظر ایرانی دیگری که او را نیز مانند دو صاحب نظر دیگر شخصاً نمیشناسم، در همان نشریه ناشر هر دو اظهار نظر بالا، میتوان یافت که:

«دعوی از میان رفتن مالکیت و اشرافیت مستمر خاندانی در ایران بر اثر پایان یافتن دوره ساسانی و ظهور عصر جدید اسلامی حقاً میبایست سبب روی آوردن مردم به فعالیت های گوناگون و رشد و شکوفایی در همه جنبه های اقتصادی و اجتماعی جامعه گردد، اما این امکان نتایج بسیار زیانبار دیگری به همراه آورد، بدین معنی که وجود برابری و حقوق مساوی برای همه افراد در دستیابی به هر شغل و مقامی، سبب شد که هر قدره بند و عیار و غلامی به فکر حاکم شدن و طمع به سلطنت رسیدن و تصاحب قدرت بیفتد، و این موجب طغیانها و جنگها و نزاعهای محلی مختلفی گردید که مرتسب رو به گسترش میرفت و هر دم مدعیان تازه ای برای حکومت ظهور میکردند. در این میان خلفای عباسی که حکومت مرکزی اسلامی را در دست داشتند از قدرت یافتن هر یک از مدعیان نگران میشدند و با برانگیختن مدعیان تازه ای علیه آنها و تقویتشان موجب جنگ و جدال تازه تری میشدند تا افراد تضعیف شوند و نتوانند خطری جدی برای خلافت باشند... این رقابت ها و نزاع ها خرابی ها را هر روز بیش از

روز پیش میکرد. در این جنگها که همگی در داخل کشور و بین هموطنان صورت میگرفت بیش از همه منابع تولیدی مملکت آسیب میدید و به ویرانی و نابودی کشیده میشد و باعث بروز فقر و آشفتگی بیشتری میگردد. هر چه بیکاری و فقر در اثر از بین رفتن منابع تولید فزونی میگرفت افراد زیادتری آماده میشدند تا گرد یک گردنکش جمع شده و به طمع دستیابی به غنائم و غارت والی یا امیر ناحیه مجاور به قیام و جنگ برخیزند، و ایسن دور تسلسلی از فقر، پریشانی و ناامنی و هزار دستگی و بسا اخره انحطاط در جامعه ما بوجود آورد. این وضع از اینجا ناشی میشد که دیگر شرط حکومت اصالت و نجیب زادگی نبود، بلکه هر گردنکش و قلدری که به ضرب شمشیر و کشتار مسند قدرت را تصاحب میکرد اولوالامر میشد و اطاعتش واجب... پذیرش این اصل «الحق لمن غلب» در مورد حکومت و مشروعیت بخشیدن به حکومتهای زور و درست کردن دستاویزهایی بوسیله بعضی افراد که در لباس روحانی بودند برای توجیه و حقانیت آن، جنگها و ویرانیهایی را بوجود آورد و ویرانی و انحطاطی را ایجاد کرد که آثارش تا به امروز ادامه دارد»^۱.

در فصلی که در همین کتاب به کارنامه حکومتهای اسلامی ایران اختصاص یافته است، خواندید که از پانصد پادشاه و امیر و خان که در چهارده قرن گذشته در ایران حکومت کردند، ۱۸۰ نفر در جنگهای قدرت غالباً بدست پسران یا پدران و یا برادرانشان کشته شده اند، بیش از ۱۰۰ نفر بدست همین نزدیکان خود کور شده اند، و بیش از ۵۰ نفر در وحشیانه ترین شرایط شکنجه و آزار جان باختند، و در همه این احوال، توده های ستمکشیده ایرانی، چه روستاییان و چه شهرنشینان، چنان غارت شده اند که حتی لقمه نانی از آنچه با دست خودشان بوجود میآوردند برایشان باقی نمانده بوده است. بر این نابسامانی های روزمره، طبعاً میباید هجومها و تاراجگریهای

۱ - محمد حسین سروش: «پژوهشی بیطرفانه پیرامون جامعه ایرانی پیش از اسلام و بعد از اسلام»، فصلنامه ره آورد، شماره ۳۵، ۱۳۷۳.

شناخته شده مغول و ترک و تاتار و افغان را با شهرهای ویران شده، منارهای افراشته شده از سرهای بریده، قتل عامها، شکنجه گریها، جنگهای مذهبی و کتابسوزی ها را افزود که هیچوقت جای آنها در این تاریخ خون و مرگ خالی نمانده است.

در ایران عصر صفوی، که دین سالاران ما آنرا دوران زرین «طریقه حقه اثنی عشری» شناخته اند، این شمشیرکشی های سلطان محمودوار نه تنها اوج تازه ای گرفت بلکه چهره ناخوشایندتری نیز یافت، زیرا که اگر تا آنزمان قتل عام ها از جانب ترکان و تاتاران و مغولانی صورت میگرفت که به مردم ایران جز به دیده مشتی مغلوب و اسیر نمینگریستند، «مرشدان کامل» صفوی خود زاده همین آب و خاک بودند و شمشیری را که میکشیدند بروی برادران و خواهران همزاد و بوم خودشان میکشیدند، و با اینهمه شاه اسماعیل، بنیانگذار این دودمان عصمت و طهارت، به تنهایی آنقدر بدست قزلباشان خود همین مردم خودی را سر برید یا شکم درید یا شقه کرد یا از سرهایشان مناره ساخت و یا آنها را به زنده خواران خود سپرد، که یک جهانگرد ونیزی در سفرنامه اش نوشت که از زمان نرون تاکنون زمامداری چنین خونخوار در جهان نیامده است. و همه اینها بخاطر اینکه این صوفی زاده سنی برای نشستن بر مسند پادشاهی کشورش لازم دانسته بود که نه تنها سیدی اثنی عشری از کار درآید، بلکه امام زمان شخصاً شمشیر بر کمرش بسته باشد و او را مأمور تسلط بر سراسر جهان کرده باشد، و ایفای چنین رسالتی طبعاً ایجاب میکرد که میلیونها ایرانی که تا آنزمان بر آئین تسنن بودند، یکشبه بدل به شیعیان پر و پا قرص اثنی عشری شوند، ولو آنکه این تغییر و تحول قتل عام ۲۰,۰۰۰ نفر از آنها را تنها در تبریز بدنبال بیاورد، و قتل عامهای دیگر را در پی آن در سراسر ایران، و همه اینها در شرایطی که روضه خوانان وارداتی جبل لبنان و شام و عراق و بحرین در بالای منابر با تفاخر سخن از لاکراه فی الدین میگفتند.

* * *

در اسلام چماقداری که به ایران آورده شد، از همان آغاز فرهنگ زندگی و سازندگی که زیربنای آیین و اندیشه ایران کهن بود جای خود را به فرهنگ مرگ و عزایسی داد که ساختار اجتماعی جامعه اسلامی ما، بخصوص بخشی از این ساختار که دوران صفویه تا زمان حاضر را دربرمیگیرد، یکسره بر آن استوار شده است. آخوند شیعه این ارزشهای فرهنگی کهن را بصورت مجتمع ناله و شسیون و سینه زنی و قمه کشی و زنجیرزنی درآورد و فرهنگ شادی را تبدیل به فرهنگ شام غریبان کرد، و برای اینکه در این تلاش تازه از هیچ کوششی فروگذار نشده باشد، «مرشد کامل»، شاه اسماعیل صفوی، در همانوقت که کاروانی از آخوندهای وارداتی را از نقاط مختلف شرق مسلمان ببه کشور خود فرامیخواند، وزیری بنام وزیر روضه خوانی را به اروپای مسیحی فرستاد تا راه و رسم تعزیه های مذهبی و سینه زنی ها و زنجیرکشی های مرسوم آنها را بیساموزد و برای بهره گیری از آنها در ایران شیعه به ایران بیاورد.

در فرهنگ مرگ و عزایی که کلب های آستان علی دست در دست بیضه داران وارداتی دین برای جان بدربرندگان شمشیرکشی های قزلباش طراحی کردند، درجه آموزش هر مؤمن در این جهان مقصد اشکی معین شد که بر مرگ شهیدان کربلا ریخته بود، و در مقابل آن حدیثی معتبر از پیامبر روایت شد که مؤمنی که حتی یکبار هم بسه قهقهه بخندد تا هفتاد طبقه معلق زنان در جهنم فرو خواهد رفت و تا به آن زمان نیز به هر موئی از او مساری و عقربی تا روز قیامت مسلط خواهد بود، و حدیثی دیگر با همین درجه اعتبار از امام جعفر صادق نقل شد که از میان تمام آفریدگانی که در روز قیامت به میدان حساب آورده میشوند، هیچ کس به حوض کوثر و حوریان بهشت راه نمی یابد مگر آنکس که بر حسین گریسته باشد، و بقیه عاطل و باطل خواهند ماند.

در قرن گذشته، ایرانی آزاداندیشی در همین باره نوشت «هر کس دعاها را عاجزانه شیعیان را بشنود، تصور میکند مظلوم عاجزی آنها را برای ظالمی جبار نوشته است تا به انواع زاری و خاکساری دل

سنگ او را با خود مهربان گردانند. گویی همه عظمت پسروردگسار در قهاریت و جباریت او است و چیزی بنام رحمت و لطف حق وجود ندارد. این مردم هیچ قرابتی با حبیب بن مظاهر ندارند، و با اینهمه پس از هزار و چند صد سال بر مظلومیت او که مظلومیت خودشان صد درجه بالاتر از آن است میگیرند. اگر ایرانیان بجای اینهمه آه و ناله اندکی به روزگار خودشان می اندیشیدند اساس ظلم را از مرز و بوم ایران برانداخته بودند»^۱.

نویسنده این هشدار خود اندکی بعد در شبی تاریک، در باغشاه تهران، در حالی که محمد علیشاه قاجار شخصاً فانوسی بر دست داشت تا میدان عمل میرغضب را روشن کند، با ساطور دژخیمی جان سپرد. با اینوصف صد و پنجاه سال بعد از او، در سالهای پایانی قرن بیستم، ولی فقیه همان مردمی که وی بدانان هشدار داده بود همچنان خطاب به روضه خوانهای قم، فتوا داد که: «۱۴۰۰ سال است همین منبرها، همین روضه خوانی ها، همین ذکر مصیبت ها ما را حفظ کرده اند. هیچ منبری تا پایش سینه نزنند و گریه نکنند حفظ نمیشود. ما اهل منبر هر چه داریم از همین گریه ها و سینه زنی ها است. آنهایی که با روضه و گریه مخالفت میکنند میخواهند شیعه را از میان ببرند. شما باید روضه بخوانید و از مردم گریه بگیرید. کاری کنید که هر روزی برای مردم ما عاشورایی باشد».



در تاریخ مذاهب، و بیش از آن در تاریخ کلیدداران مذاهب، نوآوری‌های چندانی نمیتوان یافت، زیرا در بین الملل آخوند همچنان درها بر همان پاشنه های کهن میگردند، خواه این درها بروی کنیسه ای گشوده شوند، خواه بروی کلیسایی و خواه به روی مسجدی. منطق ها در همه حال مشابهند، فتاوی نیز. و آنچه در ایسن هر دو

۱ - میرزا آقاخان کرمانی در «صد خطابه»

راستا شنیده میشود، چه از زبان خاخامی شنیده شود، چه از جانب کشیشی و چه آخوندی، یادآور سخنی است که پیش از آن نیز از یک کلیددار دیگر قوانین الهی در روی زمین شنیده شده بود.

آنچه در سال ۱۲۹۰ روحانی بزرگ دوران قاجار حاج ملا علی کنی در نامه ای خطاب به ناصرالدین شاه نوشت که: «این کلمه قبیحه آزادی که این روزها شنیده میشود اگر هم به ظاهر خوشنما و خوب است، در باطن سراپا نقص است و عیوب، و برخلاف جمیع احکام رسل و انبیا و اوصیا و جمیع سلاطین عظام و حکام والامقام... و معنی آن این است که عوام الناس به حالت وحوش برگردانیده شوند و این مطلب قاطبه علما و فضلا را به صدا درآورده است»، صد سال پیش از او، در منشور مذهبی پاپ پی ششم در محکومیت انقلاب فرانسه آمده بسود که: «این آزادی که به مردم حق اندیشیدن گستاخانه را میدهد حق نفرت آوری است که متأسفانه مجمع قانونگزاری فرانسه به عنوان برابری حقوق انسانها بر آن صحنه گذاشته است. ولی چه چیزی میتواند بیمعنی تر از برقراری چنین آزادی لجام گسیخته ای باشد که مرادف با خفقان عقل و منطق است، زیرا این حقی که به مردم داده میشود حقی است که از خداوند سلب شده است».

و آنچه شیخ فضل الله نوری در گرماگرم انقلاب مشروطیت ایران در بیانیه ای اعلام کرد که «اصل حریت اصل موذی خراب کننده قوانین الهی است، زیرا بنای قرآن بر آزاد نبودن قلم و لسان است و با جاری شدن اصل حریت ملاحظه و زنادقه خواهند توانست نشر کلمات کفریه خود را در منابر و لوایح بدهند. یکی از مواد همین ضلالت نامه ای که اسمش را قانون اساسی گذاشته اند این است که افراد مملکت متساوی الحقوقند در صورتیکه تلفیق اسلام و اصل مساوات از محالات است، چرا که بنای اسلام بر تفریق و تفاوت است، مانند تفاوت حقوق میان زن و مرد و مسلم و غیرمسلم»، پیش از او نیز در منشور پاپ گرگوار شانزدهم آمده بود که «بما خیر رسیده است که در نوشته هایی که در دسترس عمومی گذاشته میشوند از اصولی بنام آزادی قلم و بیسان جانبداری میشود که

مغایرت کامل با قوانین الهی و وفاداری بیقید و شرط مؤمنین به کلیسای مقدس دارند و از این راه دشمنان دین را به نفاق افکنی به بهانه تساوی حقوقی همه افراد مملکت یاری می‌دهند. بساید یکبار دیگر به عموم تفهیم شود که انکار تفاوت‌های حقوق میان مؤمنین و غیرمؤمنین مخالفت با مشیت الهی است».

آنچه آیت الله محمد یزدی رئیس قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران در باره مشروعیت ولایت مطلقه فقیه در جمع امام‌های جمع‌اعلام کرد که «مشروعیت ولایت و حق حکومت ولی فقیه حقی و مشروعیتی آسمانی است که مردم آنرا تعیین نمیکنند. وقتی مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند به معنای آن نیست که آن حضرت با ایمان مردم ولی شد. برخی روشنفکر نمایان در کتابهای خود ولایت و امامت را از یکدیگر جدا کرده اند، در حالیکه این دو یکی هستند»، پیش از او نیز در منشور کلیسای پاپ سرگیوس چهارم آمده بود که «پاپ میتواند از همه بازخواست کند، اما کسی حق بازخواست از او را ندارد، زیرا او به خواست این و آن نیامده است تسا به خواست این و آن برود، و مشروعیتش مشروعیتی آسمانی است نه زمینی» و «هیچکس نمیتواند با ملکوت آسمانی رابطه داشته باشد مگر آنکه در هر شرایطی مطیع محض پاپ اعظم باشد، زیرا که وی نه به خواست مردم، بلکه به خواست خداوند و مسیح او بر این مقام نشسته است». و فتوایی که حجة الاسلام رفسنجانی در مقام رئیس جمهوری اسلامی در «حرم مطهر» حضرت امام خمینی داد که «اصل ولایت فقیه رمز اطاعت مطلق ملت ما از امام و محور حرکت تاریخ آینده ما است» دیرزمانی پیش از او توسط پاپ لئون سسیزدهم داده شده بود که: «آنهاییکه آموزش خود را بیرون از اطاعت بیقید و شرط از رهبری کلیسای مسیح میجویند به راه گمراهی میروند و تلاشی کفرآمیز میکنند»، و نیز توسط پاپ بونیفاسیوی هشتم که: «اطاعت مطلق از پاپ اعظم شرط اساسی رستگاری هر خدمتگزار مسیح است، زیرا هیچکس اگر هم خواسته باشد نمیتواند جز از طریق پساپ با ملکوت خدا رابطه برقرار کند».

اگر راه این دو مسیر موازی سرانجام از هم جدا شد، نه برای این بود که کلیدداران کلیسا و مسجد راه خود را عوض کردند، برای این بود که در یکی از این دو جهان چماق از دست کلیسا گرفته شد، و در دیگری چماق در دست مسجد باقی ماند. در چنین شرایط نو، این بسار شورای عالی واتیکان، معروف به واتیکان دوم و بسالترین شورای مذهبی کلیسای کاتولیک، که با شرکت ۲۵۰۰ تن از بلندپایگان جهانی کلیسا در سال ۱۹۶۲ در شهر رم برپا شد، در منشور تساریخی خود اعلام کرد که: «هر فرد بشری از حلق آزادی مذهبی برخوردار است، و مفهوم این آزادی این است که همه مردم جهان حق دارند دور از هرگونه اجباری از جانب افراد یا سازمانها و یا هرگونه مراکز قدرت دیگری در مورد عقیده خود تصمیم بگیرند، به نحوی که هیچ فردی در زمینه مذهب، چه در زندگی خصوصی و چه در زندگی اجتماعی خودش، چه تنها و چه بصورت مشترک با دیگران، در معرض هیچگونه تحمیلی برخلاف وجدان خود قرار نگیرد. شورا اعلام میدارد که حق آزادی مذهبی جزئی جدائی ناپذیر از اصالت انسانی هر فرد آدمی است، بدانصورت که اراده الهی و خرد انسانی بر آن تأکید نهاده اند».

و باز هم در زمان پاپ جوانسی بیست و سوم، فتوای جداگانه ای بنام *Pacem in terris* در آوریل ۱۹۶۳ از جانب شخص او صادر شد که بموجب آن: «هر فرد بشری حق دارد خداوند را بر اساس درک شایسته وجدان خود نیایش کند و در زندگانی فردی و اجتماعی به تبلیغ آیین خویش بپردازد. هر فردی حق دارد نوع زندگی خود را آنطور که مایل است انتخاب کند. از نظر کلیسای کاتولیک، اعلامیه جهانی حقوق بشر سازمان ملل متحد، مورخ ۱۰ دسامبر ۱۹۴۸، قدمی بنیادی است که در راه برقراری یک سازمان قضائی - سیاسی برای همه جامعه بشری برداشته شده است. همه مردم نیک اندیش جهان امروز وظیفه خطیری در برابر خویش دارند، و آن برقراری روابط اجتماعی براساس حقیقت، عدالت، نعدوستی و آزادی است. تلاشی شرافتمندانه برای استقرار بین المللی صلحی واقعی در مسیر نظمی که خداوند برقرار فرموده است».

و باز در زمان جانشین بسیار سرشناس این پاپ، ژان پسل دوم کنونی و جانشین همان پاپهائی که اوامرشان مافوق قانون و بازتساب مستقیم مشیت الهی اعلام میشد، در ۱۲ مارس ۲۰۰۰ در کلیسای سن پیر رم، قلب دنیسای مسیحیت، طی مراسمی که از طریق فرستنده های تلویزیونی در سراسر جهان پخش شد، پاپ اعظم از بابت جنایتها و گناهان دو هزار ساله کلیسا، و اختصاصاً از بابت جنگهای صلیبی، سرکوبگریهای مذهبی، دیوانهای تفتیش عقاید (انکیزیسیون)، سوزاندن بیگناهان به اتهام جادوگری یا ارتداد، تحمیل اجباری مسیحیت به بومیان سرزمینهای قاره نو و تجویز خرید و فروش سیاهان، از درگاه خداوند و از ارواح قربانیان این جنایات پوزش طلبید. همین پاپ قبلاً به نمایندگی از جانب همان کلیسایی که هرگونه دانشی را در بیرون از آنچه مورد قبول کلیسا بود محکوم شناخته بود از ماجرای محکومیت گاليله از طرف کلیسا معذرت خواهی کرده بود و به اصالت «بسیاری از اصول» فرضیه تکامل داروین گردن نهاده بود.

ولی در جهان در بسته ای که هنوز چماق سنتی در دست عمامه بر سران چماقدار است، کماکان آیت الهی بزرگسوار در خطبه نماز جمعه خود اعلام میدارد که «در قرآن تصریح شده است که با محاربین خدا و مفسدین فی الارض باید با اسلحه کمربند و کلت گردنشان را زد یا دست و پایشان را برید و از بالای کوهی پرتابشان کرد. همه این خشونتها فرمان قرآن است و وظیفه شرعی است»^۱ و کماکان آیت الهی دیگر در خطبه نماز جمعه دیگری به مؤمنینی اخطار میکند که گردانندگان رژیم ولایت فقیه برای آنان حکم پیامبران را دارند و اطاعت از ایشان فریضه شرعی است، و خود ولی فقیه نیز نماینده مستقیم خداوند در روی زمین است^۲، و آیت الهی سومین در نماز جمعه ای دیگر پسا را از این هم فراتر

۱ - مصباح یزدی در خطبه نماز جمعه تهران، شهریور ۱۳۷۸

۲ - علی مشکینی، در خطبه نماز جمعه قم، اسفند ۱۳۷۲.

میگذارد و هشدار میدهد که اعضای شورای نگهبان از طریق رهبر ولایت فقیه مستقیماً با سرچشمه وحی در اتصالند و هر ایرادی که بر این یا از آن گرفته شود جسارتی است که نسبت به خداوند صورت گرفته است^۱. و سرانجام آیت الهی چهارمین، این بار در بیانیه ای خطاب به ملت، موضع نهایی دامان و دام پروران ایران اسلامی را بدینصورت مشخص میکند که «آل محمد پدر امتند و هدایت و ارشاد آنها را بعهدہ دارند، یعنی بدون وجود آنها امت حال یتیمی را دارد که سایه پدر از سرش کوتاه شده است. وظیفه شرعی جانشینان ائمه اطهار این است که از این صغیران کفالت کنند، درست مانند قیمی که از پدر متکفل اداره امور ایتام میشود. اگر در این مضمون اشکالی دارید به حضرت امام جعفر صادق که این روایت از او نقل است اعتراض کنید^۲.



در نخستین سالهای پس از شمشیرکشی های قادسیه و جلولا، سخنوری ایرانی در منظومه ای که متن آن در قرن گذشته بدست آمد و به نام محل کشف آن چامه هرمزدگان نام گرفت، در ارتباط با نخستین موج حمله تازیان به ایران در ۱۴۰۰ سال پیش، نوشت: «پرستشگاهها ویران شدند و آتشیهای آتشکده ها خاموشی گرفتند. تازیان ستمکار روستاها و شهرها را به تاراج کشیدند و با خاک یکسان کردند. آزاد مردان در خون خود غلتیدند و زنان و دخترانشان به اسیری گرفته شدند، و کیش بهی بی پناه ماند، زیرا اهورامزدا مهر خود را از آنان بازگرفت».

چهارده قرن بعد از آن، سخنور ایرانی دیگری، در منظومه ای دیگر که این بار به چاقوکشی های وارشان قرن بیستمی همین شمشیرکشان جلولا، و قادسیه مربوط میشود، ماجرا را چنین توصیف کرد:

۱ - محی الدین شیرازی، در خطبه نماز جمعه شیراز، خرداد ۱۳۸۱.

۲ - احمد جنتی، در بیانیه ۱۸ بهمن ۱۳۷۷.

یک مشت گدای عرب از راه رسیدند

در میهن جانانه ما خانه گزیدند

با روضه و با روزه در این باغ پر از گل

چون گاو دویدند و چریدند و خزیدند

با چوب و چماق و قمه و دشنه و چاقو

سرها بشکستند و شکمها بدریدند

گفتند که این منطق اسلام عزیز است

اینان که سیه کسارتر از شمر و یزیدند

آنگاه به صحن چمن دانش و فرهنگ

هر جمعه چنان گله بزغاله چریدند!

در میهن ما «منطق اسلام» چماق است

اکنون همگی پیرو این دین جدیدند!

میان این دو سخنور و این دو غمنامه، هزار و چهار صد سال

فاصله است، ولی در این فاصله، هیچگاه در مبارزه پیگیر فرهنگ

ایران با بی فرهنگی وارداتی فترتی نیفتاد. تاریخ هزار و چهار صد

ساله اسلامی ایران تاریخ رویارویی بیوقفه ای میان دو تمدن، دو

فرهنگ، دو نحوه ادراک و اندیشه است که در هیچ شرایطی، و بسا

نیروی هیچ شمشیری، با هم امکان سازش نیافته اند، زیرا ریشه

واقعی این تضاد را میباید در دوگانگی فکری فرهنگ سامی و

فرهنگ آریایی جست که در یکی آدمی محکوم به تحمل سرنوشتی

است که پیشاپیش برایش خواسته شده است و امکان تغییری در آن

نیست و در عین حال میباید بابت آنچه میکند جواب پس بدهد و

کیفر ببیند، و در دیگری همین آدمی فرد مختساری است که هم

تصمیم گیرنده سرنوشت خویش و هم پاسخگوی عواقب این تصمیم

است. تفاوت بنیادی میان این دو برداشت هیچوقت از جانب

اندیشه و ران ایرانی هضم نشده است، بهمین جهت نه تنها سراسر

ادبیات پارسی باستانی از این پرسش بی پاسخ باقی مانده، بلکه

مکتبهای مذهبی متعدد معتزله و شعوبیه و قدریه و مکتب فاسخ

عرفان ایرانی نیز هرکدام در همین راستا پرسشگرانی بوده اند که برای سوال خود پاسخی نگرفته اند.

هزار و صد سال پیش، زکریای رازی، یکی از بزرگترین اندیشمندان تاریخ بشریت، در دو کتابی که بعداً کفریات نام گرفتند، با صراحتی که یازده قرن بعد از او در نزد آلبرت اینشتاین باز میتوان یافت، در ارتباط با همین رویارویی آزاداندیشی زیربنایی ایران آریایی و معتقدات جزمی جهان سامی اعلام داشت که: همه انسانها با حقوقی مساوی بدنیا میآیند و بنابراین نمیتوان برای کسانی با عنوان پیامبر برتری ذاتی بر دیگران قائل شد. معجزاتی هم که بدین پیامبران نسبت داده میشود یا جعل و فریبند و یا خیالبافی. گوناگونی تعلیمات این مذاهب خود گویای تناقضشان با حقیقتی است که منطقاً میباید برای همه آنها یکسان باشد. این مذاهب فقط میتوانند جنگ بیافرینند و پیران خود و دیگران را به خاک و خون بکشند. وقتی که ادعا میشود قوم معینی از جانب خداوند مأموریت یافته است تا حقیقت را با شمشیر به دیگر آفریدگان او بقبولاند، هم به خداوند، هم به انسانها و هم به حقیقت دروغ گفته میشود، زیرا ایسن کار را خود خداوند میتواند بدون چنین شمشیرکشی ها انجام دهد. و این بار همان ناصر خسرو، که بخاطر معتقدات اسماعیلی خویش گوینده این سخنان را به باد حمله گرفته و او را ملحد خوانده بود، خودش در مقام یک ایرانی اندیشمند دیگر، خطاب به همین خدا، میگوید:

خدایا راست گویم، فتنه از تو است	ولی از ترس نتوانم چغیدن
سخن بسیار، اما جرئتم نیست	نفس از بیم نتوانم کشیدن
اگر اصرار آرم ترسمم از آن	که غیظ آری و نتوانسم جهیدن
اگر میخواستی کاینها نپرسم	مرا بایست حیوان آفریدن
اگر نیکم اگر بد، خلقت از تو است	خلیقی خوب بایست آوریدن
تو در اجرای طاعت وعده دادی	بهشت از مزد طاعت آفریدن
ولی این مزد طاعت با شفاعت	چه منت ها ز تو بساید کشیدن!

اگر خود داده ای در ملک جایم
 به کس چیزی که نسپردی، چه خواهی؟
 اگر صد بار در کوره گدازی
 تو گر خلقت نمودی بهر طساعت،
 به ما اصرار داری در ره راست
 به ما فرمان دهی اندر عبادت
 به ما تقصیر خدمت نیست لازم،
 اگر مطلب به دوزخ بردن ما است
 بفرما تا سوی دوزخ برندم،
 اگر بر نیک و بد قدرت ندادی
 تو که ریگی به کفش خود نداری،
 چرا بایست شیطان آفریدن؟
 حساب اندر طلب باید کشیدن
 همانم باز وقت باز دیدن
 چرا بایست شیطان آفریدن؟
 به او در پیسچ و تساب ره بریدن
 به شیطان در رگ و جان ها دویدن
 بدیم و بد نبایست آوریدن
 تعذر چند بایست آوریدن؟
 چه مصرف دارد این گفت و شنیدن؟
 چرا بر نیک و بد باید رسیدن؟
 چرا بایست شیطان آفریدن؟

در عصر خود ما، نهرو، بنیانگذار سیاسی هند نوین، در کتاب معروف کشف هندوستان که در سالهای زندان خطاب به دخترش نگاشت، نوشت: «بدنبال فتوحات نظامی عرب در خاورمیانه و شمال افریقا، مردم سرزمینهای متصرفی عمدتاً مشخصات ملی خود یعنی زبان و ملیتشان را از دست دادند و چون سوریه و بین النهرین و مصر یکسره در فرهنگ عربی تحلیل رفتند، و امروز هم همه آنها با آنکه از نظر سیاسی از هم جدا هستند، کشورهایی عربی بشمار میروند. ایران نیز مانند آنها مسخر اعراب شد، اما مسهاجمان این بار نتوانستند مردم آنها چون مردم سوریه و عراق و مصر در خود تحلیل برند، زیرا نژاد ایرانی که از شاخه کهن و تنومند آریایی بود با نژاد تازی تفاوتی بنیادی داشت. زبان ایرانیان نیز زبانی آریایی بود. بدین جهت هم نژادها از هم جدا ماندند، هم زبانها با هم درنیامیختند. ایران به رنگ عربی در نیامد و در مجتمع عربی نیز تحلیل نرفت، زیرا که اساساً دیدگاه های فکری و فلسفی این دو با یکدیگر در تناقض بودند، و حتی در مورد نوعی از اسلام که در ایران برقرار شد

این جدایی بر جای خود باقی ماند. اگر همه اینها را برای تو، دخترم، حکایت میکنم، برای این نیست که بار بیشتری را بر حافظه ات بگذارم، برای این است که دریابی چگونه هویت فرهنگی این همسایه هزاران ساله ما علیرغم همه دگرگونیهای شگرف تاریخ همچنان تداوم خود را حفظ کرده است».



دنیای شش میلیارد نفری ما امروز شامل ۱۹۱ کشور بزرگ و کوچک است که تقریباً نیمی از همه آنها کشورهای مسیحی و نیمی از بقیه کشورهای آن کشورهای مسلمانند. پیشرفته ترین کشورهای امروزی جهان ما، با یک یا دو استثناء، همگی به بخش مسیحی آن تعلق دارند، و دمکراسی های این جهان نیز، باز هم با چند استثنای انگشت شمار، همگی اعضای بخش مسیحی آنند. از نظر درآمد سرانه سالانه، صدرنشینان این فهرست در کشورهای ۱۹۱ گانه، بجز کشور ژاپن و چند شیخ نشین عرب که از درآمدهای بادآورده نفتی برخوردارند، بدین جهان مسیحی متعلقند. در قلمرو دانش نیز، همه پیشرفتهای شگفت آور علمی عصر نو بدین بخش از جهان انحصار دارد. در صد سالی که بر عمر جایزه بین المللی «نوبل» میگذرد، تقریباً همه پانصد جایزه مربوط به رشته های فیزیک و شیمی و فیزیولوژی و پزشکی و اقتصاد به پژوهشگران اروپایی و امریکایی تعلق گرفته اند. در فهرست اختراعات ثبت شده یکصد ساله، حتی یک اختراع اساسی از جانب کشورهای غیرمسیحی جز در ژاپن صورت نگرفته است. در زمینه های آموزشی، دانش آموخته ترین جوامع جهان ما را در همین بخش مسیحی آن میتوان جست، همچنانکه بالاترین رقم چاپ کتابها و روزنامه ها را باز بجز ژاپن، در همین بخش از جهان میتوان یافت.

و همه این ۹۲ کشور مسیحی جهان ما، بی استثناء، کشورهایی هستند که در آنها سیاست از مذهب جدا نهاده شده است و کلیسا جز در آنچه به کلیسا مربوط است اجازه دخالتی ندارد. در

هیچیک از این کشورها کشیشی نه بر مسند ریاست جمهوری نشسته است، نه بر مسند نخست وزیری یا ریاست پارلمان یا ریاست قوه قضائیه. طبعاً سرکشیشی هم در آنها وجود ندارد که همه این کشیش های دست دوم را در حوزه فرماندهی مطلقه خود داشته باشد و بتواند به آسانی آب خوردن جابجایشان کند.

در برابر این بخش دو میلیارد نفری، بخش بیش از یک میلیارد نفری دیگری قرار دارد که بخش مسلمان جهان ما است، و این بخش در حال حاضر شامل ۵۴ کشور بزرگ و کوچک است که نه تنها از جهت وسعت خاک دست کمی از جهان مسیحی ندارند، بلکه از نظر ثروت های زیرزمینی، بویژه منابع نفتی، در یکی از برترین سطوح جهانی قرار دارند. همه آنها نیز از میراث مدنی و فرهنگی گرانی برخوردارند، و با اینهمه، تمامی این سلطان نشین ها و جمهوری ها و شیخ نشین ها، کشورهای جهان سوم هستند که نسه در دنیای پیشرفته دانش و صنعت و تکنولوژی امروز جایی دارند، نه از حداقل آموزش و بهداشت کافی برخوردارند و نه در معادلات سیاسی و اقتصادی جهان واقعاً به حسابی گرفته میشوند. مردمی که زمانی آفریننده آثار والایی در همه رشته های دانش بشری بودند، امروزه در میان بیش از یک میلیارد نفر جمعیت خود نه توانایی یک نوآوری واقعی علمی را دارند، نه توانایی یک نوآوری واقعی صنعتی یا پژوهشی را. اگر هم کسانی از آنان در راه آرمان های والای خود همچون نوجوانان فلسطینی به استقبال مرگی حتمی به میدان روند، سلاح جانبازی آنها بمب هایی است که با دانش دیگران ساخته شده اند، و گلوله هایی که تکنولوژی دیگران بدانها فروخته است. و با اینوصف این جهانی است که در آن هم دست میبرند، هم سنگسار میکنند، هم زنان را بدرون چادرهای سیاه میفرستند، هم حد میزنند و به دار میکشند، و هم، به اعتراف عالیتترین مرجع قضایی یکی از کشورهای آن، از ۷۰ میلیون نفر جمعیت این کشور یک میلیون نفر در زندانها بسر میبرند.

و تازه در داخل خود این جهان بیمار ۵۴ کشوری، تنها یک کشور باز هم بیمارتر وجود دارد که در آن، بصورتی منحصر بفرد در

همه ۱۹۱ کشور جهان، از صدر تا ذیل و از آغاز تا انجام امور آن در اختیار مطلق عماده دارانی قرار دارد که برایشان هم خدا و اسلام و قرآن، و هم قانون و حقوق بشر و دانش و صنعت و اقتصاد و فرهنگ و هویت ملی، در این فرمول واحد خلاصه شده اند که آخوند تا هنگام ظهور حضرت صاحب الزمان بر سر همین سفره گسترده نشسته بماند.

اسلام، آنطور که من درک میکنم

ز نادانی دلی پر زرق و پر مکر،
گرفتار علی ماندی و بوبکر!
همه عمر اندرین محنت نشستی،
فدائیم تا «خدا» را کی پرستی؟
فریدالدین عطار، در «اسرارنامه»

وقتیکه سخن از مذهب به میان میآید، الزاماً میباید این واقعیت در نظر گرفته شود که هیچ مذهبی برای ملانک یا برای اجنسه وضع نشده است، برای چهارپایان زمین یا ماهیان دریا و یا پرندگان هوا نیز وضع نشده است، برای آدمیان وضع شده است و بناچار میباید با قوانین تخطی ناپذیر زندگی این آدمیان سازگار باشد، و مهمترین این قوانین قانون تحول و تکامل است، زیرا که اگر چنین قانونی در کار نبود، انسان هزاره سوم هنوز در عصر مفرغ یا آهن درجا میزد، و در راستای مذهبی نیز یا همچنان خدایان خویش را در درخت و سنگ و طوفان میجست و یا در بهترین صورت، پندارهای دوران اساطیری خود را حفظ کرده بود. پیدایش آیین های توحیدی، خود بیانگر این واقعیت است که خود خداوند بیش از دیگران بر شمول این قانون تغییر و تحول در مذاهب توحیدی خویش صحنه نهاده است، زیرا که در غسیر این صورت، پس از ابلاغ قوانین «ثابت و ابدی و لایتغیر» او توسط پیامبر نخستین آیین توحیدی، دیگر دلیلی بر فرستادن پیامبرانی دیگر برای ابلاغ قوانینی دیگر از جانب او وجود نمیداشت. اگر چنین پیامبرانی فرستاده شده اند و چنین آیین های دیگری را آورده اند، مفهوم روشن آن این است که آنچه پیامبران پیشین آورده بوده اند نه ابدی و نه ثابت و نه لایتغیر بوده است.

در نخستین آیین توحیدی، خداوند چنان اهمیتی برای ختنه شدن آلت رجولیت پسران قوم یهود قائل میشود که در برابر قبول این سنت

توسط ابراهیم، به قوم او لقب «قوم برگزیده» می‌دهد و سرزمینی شش‌دانگ را سخاوتمندانه بدین قوم می‌بخشد و برای اینکه کمبود جسا برای این قوم در پیش نیاید، بدو اجازه می‌دهد که ساکنان غیریهودی این سرزمین اهدایی را کلاً از دم تیغ بگذرانند، و حتی به درخواست آنان خورشید را آنقدر در آسمان متوقف نگاه میدارد تا کسار کشتار فلسطینیان به تمام و کمال به پایان برسد. با وجود این همین خداوند به پیامبر اولوالعزم بعدی، که او نیز از میان همین قوم برگزیده شده است، اجازه می‌دهد که این سنت ختنه بدنی را از بیخ و بن بیهوده شمارد، و صدها میلیون مسیحی آینده جهان را ختنه نشده روانه بهشت کند. و باز همین خداوند، تنها ششصد سال بعد، پیروان سومین آیین توحیدی خود را بار دیگر به ختنه شدن همین آلت‌ها برای تضمین راه یابیشان به بهشت فرامیخواند.

همین مسیر پریپیچ و خم را، در ارزیابی مشابهی، در ارتباط با قوانین مربوط به حلال و حرام خوراکی‌ها میتوان یافت، یعنی میتوان دید که مقررات بسیار پیچیده نخستین آیین توحیدی که از دو هزار سال پیش از آن بطور پیگیر بر دوش «قوم برگزیده» سنگینی کرده بود، از جانب پیامبر اولوالعزم آیین مسیحیت از بیخ و بن بساطل شناخته شده است، ولی این بار نیز، بخش عمده‌ای از این مقررات، بار دیگر به سومین آیین توحیدی بازگردانده شده است.

تقسیم بندی حلال‌ها و حرام‌های دیگر در این سه آیینی که مشترکاً از جانب خدایی واحد وضع شده‌اند و از پیامبری واحد بنام ابراهیم ریشه می‌گیرند، از همین مسیر نوسانی دور نمانده است: در دو آیین از این آیین‌های سه‌گانه شراب نوشی مجاز و در سومی ممنوع است. در دو آیین موسیقی پذیرفته و در دیگری مردود است. در دو آیین تعدد زوجات مشروع و در سومی نامشروع است. و علیرغم همه اینها، جهان مسلمان هر سه این آیین‌ها را آیین‌های توحیدی می‌شناسد، و پیامبران‌شان را پیامبرانی اولوالعزم، و کتابهای مقدس‌شان را کتابهایی آسمانی، و در خود قرآن نیز با قاطعیت بر این تأکید گذاشته میشود که «آنچه بر تو نازل شده بر پیامبران پیش از تو نیز

نازل شده است، و در نزد ما میان هیچیک از پیغمبران تفاوتی نیست» (بقره، ۱۳۶ و ۲۸۵؛ آل عمران، ۸۳).

بسیاری از قوانین بهداشتی این ادیان بنوبه خود امکان آنرا که در عرف جامعه بشری امروزی قوانین ثابت و ابدی آسمانی تلقی شوند ندارند. فی المثل در دنیایی که در تقریباً همه خانه های بخش پیشرفته آن آب لوله کشی تصفیه شده جریان دارد، و در بقیه کشورهای آن نیز دیر یا زود چنین خواهد بود، قانونی از این قبیل که آبی که میتواند ضامن نظهیر نجاسات باشد آب کر یعنی آبی است که در گودالی به درازا و پهنا و گودی سه وجب و نیم بگنجد، با توجه بدینکه کمبود تنها چند مثقال خاصیت تطهیری این آب را از میان برمیدارد، اما اگر سگی در همین آب به اندازه ای ادرار کند که این کمبود برطرف شود این خاصیت تطهیری بدان بازگردانده میشود. چنین قوانینی اگر هم بتوانند برای حجت الاسلامان حوزه علمیه قسم و مؤمنین مقلدشان قوانینی ثابت و لایتغیر و آسمانی به حساب گرفته شوند، دشوار میتوانند بقیه کسان را نیز، حتی اگر مسلمانانی پای بر جا باشند، به اصالت خود متقاعد کنند.

قوانینی چون سنگسار و قطع انگشتان و حد و تعزیر و قصاص و دیه - دیه ای که فقط با مقیاس شتر نر یا ماده و جوان یا پسر اندازه گیری میشود - از دیگر قوانینی هستند که در دنیای امروز قابل پذیرش نیستند، بدین دلیل ساده که فرهنگ بشری با گذشت زمان قوانینی منطقی تر و در عین حال عادلانه تر در جای آنها آورده است. بهمین سان قوانین آخوندساخته ای که بر اساس آنها انسانهای غیرمسلمان، حتی پاستورها و کوخ ها و مسادام کوری ها و فلمینگ ها، از نظر طبقه بندی نجاسات در ردیف بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاست خوار قرار میگیرند، از دیدگاه بشریت متمدن امروز قوانینی ناپذیرفتنی تلقی میشوند، ولو آنکه در توضیح المسائل های عموم مجتهدان جامع الشرایط قوانین ثابت و غیرقابل تغییر مذهبی معرفی شده باشند.

فراموش نکنیم که اگر عبادت در بهترین مفهوم خود خدمت به

خلق باشد و نه «تسبیح و سجاده و دلوق»، در آنصورت مردان واقعی خدا آنانند که از راه دانش و بینش خود راه را بر طاعون ها و وباها و سل ها و مالاریاهایی که در طول قرون صدها میلیون قربانی از آدمیان گرفته اند بر بسته اند، و صدها میلیون از هموعان خویش را از کوری و کری و افلیجی و از بیماریهای مرگ آور قلبی نجات داده اند، و صدها میلیون تن دیگر را از طریق آنتی بیوتیک ها از بیماریهای عفونی سالم بدر آورده اند، و به مرگهای زودرس صدها میلیون کودک دیگر نقطه پایان نهاده اند، و حد متوسط زندگی انسانها را تنها در چند دهه از چهل و پنجاه سال به هفتاد و هشتاد سال و یا بیشتر از آن بالا برده اند، آنهایی که برای میلیاردها مردم جهان برق و تلفن و راه آهن و اتومبیل و هواپیما آورده اند، و با اختراع صنعت چاپ تا به امروز به بیش از بیست میلیون کتاب امکان انتشار داده اند؛ آنسهایی که ده ها هزار دانشگاه، بیمارستان و نوانخانه و پرورشگاه در سرتاسر جهان ساخته اند، و صدها میلیون بیسواد را آموزش داده اند، و صدها میلیون دیگر را در حمایت هلال احمرها و پزشکان بی مرز و هزارها سازمان خیریه کوچک و بزرگ دیگر قرار داده اند، بی آنکه جهان بیش از یک میلیارد نفری مسلمانان از چندین قرن پیش تاکنون سهمی در هیچیک از این دستاوردهای والای تمدن و فرهنگ بشری داشته باشد.

حتی قوانینی هم که در هر سه کتاب آسمانی به یکسان بر آنها تأکید نهاده شده است، آنجا که در معیارهای کنونی تمدن بشری غیرعادلانه تشخیص داده شوند، به همت همین مردمی که به اندازه بول و غایط و مردار و عرق شتر نجاستخوار نجس دانسته شده اند از اجرا بازمانده اند، در حدی که حتی ملتی بزرگ علیرغم گرایشهای شدید مذهبی خود، برای الغاء اصل ظالمانه برده داری به جنگ خانگی ویرانگری تن در میدهد، و در سالهایی نزدیکتر به ما منشوری چون منشور جهانی حقوق بشر اصولاً با این اعلام آغاز میشود که همه افراد با حقوق مساوی دنیا میآیند و هیچکس نمیتواند بنده یا زرخرد کس دیگر باشد.

آن بیضه داران بزرگوار دین که در جهان در بسته اسلام، و در

بخش باز هم در بسته تر «ولایت فقیه» آن، اصالت واقعی مذهب خویش را با «قوانین ثابت و ابدی و لایتغیر» سنگسار و حد و تعزیر و بول و غایط و حیض و نفاس پیوند میدهند، با همه علامه گی خود از این حقیقتی که فرهنگ والای ما هفت قرن پیش ازین از زبان عارف بزرگی، خطاب به «ابلهانی که تعظیم مسجد میکنند» شنیده است، بیخبر مانده اند که:

آن مجاز است این حقیقت، ای خران!

نیست مسجد جز درون سروران

مسجدی کساندر درون اولیسا است

سجده گاه آنجا است، چون آنجا خداست!

آن دینی که در جهان بشری هزاره سوم میباید با دانش همعنان رود، و اصالت خویش را در شکوه و معنویت آن پیامی بجوید که برای آدمیان آورده است، و نه در مقررات حقیرانه بول و غایطی که حدیث پردازان یا فقیهانی بزرگوار رونسق دکسانداری خود را در گرو لایتغیر بودن آنها و آسمانی بودنشان قرار داده اند، بطریق اولی نمیتواند خداشناسی پیروان خویش را در گرو بازگرداندن آنان به بت پرستی های حقیرانه نو در جای بت پرستی های منسوخ شده کهن قرار دهد، و اتفاقاً این درست همان کاری است که سالها است از جانب کارشناسان قوانین بول و غایط ما در صدر برنامه های بیضه داران «اسلام ناب محمدی» قرار داده شده است. بتی هم که ساخته میشود، آخوند اعظمی است که تاکنون هیچ زمامدار دیگری در هیچیک از دیگر کشورهای مسلمان کنونی جهان، باندازه او برای مسلمانان کشورش مرگ و خون بهمراه نیاورده است.

حتی اگر هم تمام جنایتها و ستمگریها و فسادهای «نظام الهی» ساخته این بزرگوار نادیده گرفته شود، تنها این واقعیت که به خواست شخصی وی کشور ما در جنگ هشت ساله مرگبار و ویرانگری درگیر شد که پس از پیروزی سال نخستین مطلقاً ضرورتی برای ادامه آن نبود، و با آنکه این جنگ نزدیک به یک میلیون قربانی و معلول

برای ملت ما به همراه آورد و حاصلی جز تحمیل متارکه ای حقیرانه به «سربازان امام زمان» و نوشیدن جام زهر توسط نایب همین امام بی‌سار نیاورد، ایجاب میکرد که مسئول اینهمه خونهای ریخته شده، در ردیف پینوشه‌ها و میلوسویچ‌ها به محاکمه خوانده شده باشد. ولی آنچه در جمهوری «عدل اسلامی» ما اتفاق افتاد این بود که از جانب شش‌ریکان همین جنایت برای او «مرقد مطهری» ۱۵۰ برابر بزرگتر از مرقد خود پیامبر اسلام ساخته شد، و زیارتنامه‌ها و تساب‌تر از زیارتنامه‌های کلیه امامان شیعه ترتیب داده شد، و در مراسم مرگ او، با وقاحتی از نظر مذهبی کفرآمیز و از لحاظ شعور انسانی تهوع آور و از دیدگاه هویت فرهنگی ما دشنام انگیز، از جانب بیضه داران بزرگوار دین چنان در ساختن بتی از صاحب این «مرقد مطهر» مسابقه گذاشته شد که حتی در عقب مانده‌ترین قبایل سیاهان آفریقایی یا بومیان استرالیایی نمونه‌ای برای آن نمیتوان یافت. شاید مناسب باشد که حتی به قیمت طولانی شدن مطلب، نمونه‌هایی از این بت تراشی‌های نفرت انگیز را عیناً نقل کنم تا فرزندان ما در آینده‌ای نزدیک یا دور بدانند که ملت ابن سيناها و خيام‌ها و مولوی‌ها در سالهایی که دانش بشری به اوج خود رسیده بود، چه نوع سخنانی را از زبان مدعیان نمایندگی تام‌الاختیار خداوند در روی زمین میشنید:

— «امروز امام راحل ما بزم ملکوتیان را به حضور خود آراسته است. امامی که مقام او را باید فقط در لابلای آیه‌های قرآن جستجو کنیم، زیرا پیش از ظهور او ما قرآن را داشتیم و نهج البلاغه را هم داشتیم، ولی هیچکدام را واقعاً نداشتیم. او همان اسم اعظمی بود که درهای بسته را میگشود، همان خورشید تابنده‌ای بود که به همه چیز جان میداد و آن عیسی بود که مرده‌ها را زنده میکرد. او بود که با عصای موسی به انسانها کرامت بخشید و فهماند که علی وار شدن و تا مرز عصمت ائمه پیش رفتن رؤیا نیست. صاحبان بصیرت لمعات قرب حق را در چهره نورانی او دیدند و کلمه طیبسه قرآن کریم را در بذری یافتند که او پاشید. این مرقد مطهر او، این حرم شریف او، این بقعه مقدس او، این صحن و سرای ملکوتی او، از امروز به بعد منبع

نور و وحی همه مسلمانان جهان خواهد بود»^۱.

— «پرفروغ ترین ستاره از زمان حضرت امام زمان تا به امروز افول کرده و شاخص ترین تجلی الهی در روی زمین به رحمت الهی پیوسته است، بهمانطور که رسول خدا به رحمت الهی پیوسته بود»^۲.

— «امروز زمان در جای خود متوقف شده است تا جهان در پیش پای او به احترام بایستد، و آسمان بر سر خود ببالد که چنین میهمانی به خانه اش آمده است»^۳.

— «اکنون جمع ملکوتیان با حضور امام ما زینت یافته است و ملائکه الله تسبیح گویان به دورش حلقه زده اند، خودش نیز در جمع انبیاء عظمی نشسته است. مرقد مطهر او از این پس کعبه دوم مسلمین جهان و همدیف بقاع رسول اکرم و ائمه اطهار خواهد بود. شما که با پای پیاده به زیارت این مزار مبارک آمده اید، اگر صد سال چشم خودتان را در راه خدا بکار ببرید اینقدر ارزش ندارد که امروز با این چشم بر این مرقد مطهر گریه کنید. چه اهمیت دارد که دست و پا و چشم خودتان را در جنگ از دست داده باشید، زیرا اینها در مقابل سعادت حضور در این بارگاه مقدس ارزشی ندارند»^۴.

— «امشب همه پیامبران و همه ائمه و اولیاء آمده اند تا غبار مرقد مطهر ترا توتیای چشم خود کنند و فریاد برآورند که تو بودی که قرآن را از غربت بیرون آوردی و تو بودی که حج را تعلیم دادی. امشب همه آمده اند تا در حریم حرمت تو دوباره با تو بیعت کنند»^۵.

— «پس از گذشت چهارده قرن بر دنیای اسلام، دوباره خدا غریب شده بود و لازم آمده بود که پیغمبری دیگر ظهور کند و انسان افسار گسیخته را به خدائی خودش بازگرداند، و چنین بود که خمینی با

۱ — سید علی خامنه ای، ولی فقیه جمهوری اسلامی، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

۲ — بیانیه مشترک رئیس جمهوری، رئیس مجلس شورای اسلامی، رئیس هیئت دولت و رئیس دیوان عالی کشور، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

۳ — بیانیه هیئت وزیران جمهوری اسلامی، ۱۴ خرداد ۱۳۶۸

۴ — سید علی خامنه ای، در مراسم چهلمین روز درگذشت خمینی، ۲۲ تیر ۱۳۶۸

۵ — کیهان تهران، ۲۱ خرداد ۱۳۶۸

عصای موسی و نفس عیسی و رهبری محمد ظهور کرد»^۱.

— «ابعاد عظمت روح مطهر امام خمینی در سطح جهان آنقدر گسترده است که در ذهن بشری نمیگنجد. آنچه دنیا را به حرکت وامیداشت نفس گرم او بود. خدای متعال برای چرخش در یک مقطع تاریخی و حرکت قافله عظیم بشری وجود مبارک حضرت امام را ظاهر کرد. عصر جدیدی در مناسبات عالم پدید آمده است که نامش عصر خمینی است. از این پس دنیا براساس رهنمودهای این امام حرکت خواهد کرد، زیرا دوران جدید جهان را باید دوران امام خمینی نامید»^۲.

— «تمامی قیامها و نهضت‌های مسلمانان ریشه در افکار والای امام خمینی داشته است. فرهنگ امام اکنون در تمام دنیا گسترش یافته است. در جمع همه فیلسوفان و عارفان اسلامی که صلاهی عشق سر داده اند، در قرن کنونی ما امام خمینی است که لب به گفتار شکرین کرده است»^۳.

— «ای تالی تلو معصوم، ای والاترین انسان از زمان غیبت حضرت مهدی، ای مصداق آیه «ولقد کررنا بنی آدم»، تو بودی که از آغاز تاریخ عفریت شرک را در هر لباسی سرنگون کردی. تو بودی که در بیت المقدس به بالای صلیب رفتی و پنداشتند که عیسی را به صلیب کشیده اند. تویی که آغاز همه آغازهایی، تویی که ملائکه الله از وصف جلالت عاجز ماندند و در برابر جلوه عظمت نماز بردند»^۴.

— «مردم نفهمیدند که تو روح خدا بودی و بر روی زمین متنزل شدی تا آدمیان بتوانند ترا ببینند. کرامت تو این بود که خودت را از اوج کمال محض تا مرتبه ای فرود آوردی که ناقصان نیز بتوانند با تو بنشینند و بگویند و بشنوند... تو تجلی مطلق حضرت احدیست در روی زمین بودی. تو قرآنی بودی که به صورت انسان متنزل شده بود. تو

۱ — موسوی اردبیلی رئیس دیوان عالی کشور، ۲۳ تیر ۱۳۶۸

۲ — هاشمی رفسنجانی در جلسه فوق العاده مجلس شورای اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۸

۳ — کروبی، رئیس مجلس شورای اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۸

۴ — اطلاعات، ۱۴ خرداد ۱۳۶۹

معنای «و جعلنا من الماء کل شیئی حی» بودی. خداوند فرمود که: «یسنلونک عن الروح، قل الروح من امر ربی»، و تو همان روح خدا بودی که با آمدنت این حقیقت معنی پیدا کرد... اگر به مکه فرود آئی حج شکوه خواهد یافت، و اگر از نیمه راه برگردی زمین مکه شهادت خواهد داد که حج امسال حج نبود، و هیچ مردی احرام نبست و حج ننهاد، و گوئی کعبه از جای خود مهاجرت کرد»^۱.

و برای تکمیل این بت پرستی، از بیست سال پیش به نوجوانان جمهوری اسلامی ما در کتاب «فرهنگ اسلامی و تعلیمات دینی» سال سوم و چهارم دبستانها آموخته میشود که: «امام کسی است که خداوند او را برای ولایت بر مردم برگزیده و پیغمبر به امر خدا رهبری و سرپرستی امت اسلامی را به او سپرده است، و چون او نیز مانند خود پیامبر گناه نمیکند و اشتباه ندارد، همه علوم را به او داده است و مانند پیغمبر یک رهبر کامل است».

... و از جمله کلمات قصار این امامی که باید او را در لابلای آیه های قرآن جست، و زمان در جای خود متوقف میشود تا در پیش پایش به احترام بایستد، و ملائکه تسبیح گویان به دورش حلقه مسیزند و انبیاء و اولیاء و پیامبران گذشته غبار مرقد مطهرش را توتیای چشم خود میکنند، و خداوند سپاسش میگوید که او را به خدایی خود بازگردانده است، و آغاز همه آغازها است که ملائک در برابر جلوه عظمتش نماز برده اند، و مردم نفهمیدند که او روح خدا بود که بر روی زمین آمده بود تا آدمیان او را ببینند، و قرآنی بود که به صورت انسان نزول کرده بود، این است که: «پیغمبر برای همین میآید که جنگ کند و آدم بکشد. قرآن هم میگوید بکشید، بزنید، حبس کنید. آنهایی که میگویند اسلام نباید آدمکشی بکند آدمهای نفهمی هستند که معنی اسلام را نفهمیده اند. یوم الله روزی است که خدای تبارک و تعالی برای تنبیه ملتها یک زلزله ای را وارد میکند، یک سیلی را وارد میکند، یک طوفانی را وارد میکند، به مردم شلاق میزند که آدم بشوید. یوم الله روزی است که

میرالمؤمنین سلام الله علیه شمشیر میکشید و ۷۰۰ نفر از خوارج را یکی بعد از دیگری گردن میزند. روزی است که رسول الله یا نایب او فرمان میدهند که فلان طایفه را از بین ببرید یا فلان خانه را آتش بزنید. شما آقایان علما، چرا آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ چرا آن طرفی را میگیرید که به اصطلاح خودتان رحمت است؟ ینکار که میکنید مخالفت با خدا است، از این رحمت هایی که گاه بگناه خودتان هم میکنید دست بردارید»^۱.

واقعیت این است که مدتها پیش از آنکه ماکیاول «پرنس» خود را نوشته باشد، «ماکیاولیسم» نه تنها در مکتب آخوند شناخته شده بود، بلکه اساساً مکتب «آخوندیسم» بر آن بنیاد گذاشته شده بود، و این ارزیابی معروف فرضیه پرداز ایتالیایی قرن شانزدهم میتوانست تنها رونوشتی از اساسنامه مکتب ثقة الاسلام ها و بحرالعلوم های ده قرن پیش از او باشد:

«اخلاق و مذهب و تقوی ابزاری هستند که باید از آنها استفاده کرد ولی نباید الزاماً آنها را رعایت کرد. حق و قانون و مقررات قضائی میباید با اراده زمامدار تطبیق داده شوند، زیرا زمامدار بمنزله قسانون است، ولسی خودش الزامی به رعایت آن ندارد و در صورت لزوم قانون میتواند برحسب اراده و مصلحت او نسخ یا تعدیل شود. حکومت بر پایه بهره گیری از نقاط ضعف افراد استوار شده است و نباید از یاد برد که این افراد برای حفظ خویشتن از افراد دیگر، همیشه نیازمند اتکاء به حکومتند. زمامدار چه برای احراز قدرت و چه برای حفظ قدرت، به اعمال هر فریبکاری و تقلب و زور و حيله و پیمان شکنی و نقض مقررات اخلاقی و در صورت لزوم جنسایت مجاز است و هیچ نوع عملی در این زمینه ها برای او ممنوع نیست، بشرط آنکه این کار با زیرکی و مهارت انجام گیرد. البته ظلم و جنسایت میتواند متهم کننده یک زمامدار باشد، اما در همه موارد موفقیت نهایی او را از هر اتهامی تبرئه میکند».

پس از این چند تذکر ضروری، اکنون خود من آن برداشتی را که از اسلام دارم، و برداشتی است که حاصل مطالعات سالیان دراز من از یکسو و ارزیابی ها و نتیجه گیریهای شخصی من از سوی دیگر است، در صورت چند واقعیت کوتاه و روشن ارائه میکنم تا به خواست بسیاری از خوانندگانم، آنطور که در سرآغاز کتاب توضیح داده ام، پاسخ گفته باشم. درین پاسخگویی مطلقاً «عاریت کس نپذیرفته ام». آنچه گفته ام طبعاً آن نیست که بیضه داران هزار و چهار صد ساله دین غالباً با برهان قاطع چماق به درگذشتگان ما گفته اند و اکنون نیز در درون چهار دیواری زندان اسلامی با همان برهان قاطع چماق به زندگان ما میگویند. طبعاً از هیچ خواننده خود نیز انتظار ندارم که آنچه را که میگویم بعنوان حقیقتی بیچون و چرا پذیرا شود، زیرا که بخلاف بزرگواران ولایت فقیه نه با مقلدان مقام اجتهاد سر و کار دارم، نه با صغیرانی مادام العمری، به توصیف سخنور شسیراز، «نه مفتیم نه مدرس نه محتسب نه فقیه». آنچه در عوض میتوانم با اطمینان ادعا کنم، این است که با خوانندگان شناخته یا ناشناخته خود، از موضع یک ایرانی قرن بیست و یکمی گفتگو میکنم و طرف خود را نیز نسلی از همین قرن بیست و یکم می شمارم و نه انسانی از قرون وسطی یا از عصر جاهلیت عربی. آنچه هم که برایم اهمیت دارد آگاهی بیشتر همین فرزندان فردای ایران است و نه خوشایند فیضیه نشینانی که نه خودشان از عصر ملا باقر مجلسی بیرون آمده اند، نه حدود اطلاعاتشان از بحارالانوار او فراتر رفته است.



واقعیت نخستین این که برخلاف آنچه از آغاز تا به امروز، به نحوی حساب شده گفته و نوشته شده و بطور پیگیر تکرار شده است، دین اسلام بصورت آیینی عربی عرضه شد و نه بصورت آیینی جهانی، و پیامبر آن دعوت دینی خویش را در مقام پیغمبر عرب آغاز کرد و نه در مقام پیغمبر همه جهانیان، و رسالت خود را نیز به عنوان پیامبر عرب پایان یافته اعلام داشت و نه به عنوان پیامبر تمام آدمیان. آنچه